گفت‌وگو با دختر شهید مدافع حرم ذاکر حیدری

هنوز صوت قرآن پدر را می‌شنوم

زینب محمودی عالمی

شهید ذاکر حیدری یکی از شهدای مدافع حرم استان آذربایجان‌شرقی است که ۹ آبان ۱۳۹۵ در حلب سوریه به شهادت رسید. محدثه حیدری دختر شهید می‌گوید: پدر و عموی بزرگ ما در جبهه دفاع مقدس حضور داشتند و شهادت آرزوی همیشگی بابا بود. گفت‌وگوی کوتاه ما با این دختر شهید را پیش رو دارید. در ادامه نیز حسن نجفی داماد شهید از اوصاف حاج ذاکر حیدری می‌گوید.

گویا پدرتان از رزمندگان دفاع مقدس بودند؟

پدرم سال ۱۳۶۱ عضو سپاه پاسداران شده بود. بارها به جبهه رفته و جانباز ۲۵ درصد بود. شیمیایی هم بود اما پیگیر پرونده جانبازی‌اش نمی‌شد. موج گرفتگی هم داشت. وقتی اثرات موج بروز می‌کرد آن لحظه معلوم نبود چه کار می‌کند. هیچ چیز یادش نمی‌ماند. نمی‌گذاشت این صحنه‌ها را ببینیم. بعد از اینکه حالش خوب می‌شد می‌گفت ببخشید شما را ناراحت کردم.

به‌رغم جانبازی‌های‌شان چه شد تصمیم گرفتند راهی سوریه شوند؟

ایشان در انتخابات مجلس شرکت کرد و در شهرستان ورزقان به ایراد سخنرانی پرداخت. در سخنرانی‌اش گفت من هر چه از خدا خواستم گرفتم جز شهادت. به مردم گفت دعا کنید تا شهید شوم. آرزوی شهادت در دلش داشت و وقتی بحث دفاع از حرم پیش آمد تصمیم گرفت برود. ما پرسیدیم چرا می‌خواهی بروی؟ آن هم با مجروحیت‌هایی که داری. به تابلویی که روی دیوار خانه نصب کرده بود اشاره کرد. رویش نوشته بود: «تا زنده‌ام رزمنده‌ام» یعنی یک رزمنده باید به جایی برود که به آنجا تعلق دارد. بابا اهل قرآن بود و هر روز سوره الرحمن می‌خواند. الان که به منزل پدرم می‌روم صوت قرآنش در گوشم است.

از خودتان بگویید، در خانواده چند خواهر و برادر هستید؟

ما چهار فرزندیم. من فرزند سوم هستم، ۱۲ خرداد ۱۳۷۳ متولد شدم. خواهر کوچکم زهرا خیلی به پدرمان وابسته بود. نمی‌دانست بابا می‌خواهد به سوریه برود. به بابا گفته بود اگر به سوریه بروی درس نمی‌خوانم. روز اعزام پدرم، مادرم زنگ زد که پدرتان راهی سوریه است. ما حاضر شدیم رفتیم فرودگاه. بابا چشم از ما برنمی‌داشت. بعد که به خانه آمدیم زنگ زدم گفتم بابا رسیدی تهران؟ گفت من می‌روم اما جای من به زهرا خیلی محبت کنید. گفتم برمی‌گردید، شما محبت می‌کنید.

من موقع شهادت پدرم ۵ ماهه باردار بودم. سومین روز شهادتش خیلی گریه کردم. گفتم بابا به خوابم بیا خودت اسم بچه‌ام را انتخاب کن. صبح رفتم منزل مادرم، زن عموی بابا گفت دیشب خواب پدرت را دیدم، گفت به محدثه بگویید اسم پسرش را علی‌اکبر بگذارد. می‌دانم شهدا از جایی برات شهادت‌شان را می‌گیرند. پدر قبل از اعزام به سوریه به مشهد رفت. برات شهادتش را از امام رضا(ع) گرفته بود. ایشان از سال ۹۲ دنبال اعزام به سوریه بود. برای اولین بار اردیبهشت ۹۵ به سوریه رفت. بار دوم مهرماه ۹۵ رفت و آبان ماه در حلب به شهادت رسید.

هنر مردان خدا

در ادامه حسن نجفی داماد شهید می‌گوید: امام خمینی(ره) می‌فرمایند شهادت هنر مردان خداست. حاجی عاشق شهادت بود. همرزم شهید سردار احمد کاظمی بود. هر موقع از حاج احمد کاظمی صحبت می‌شد، می‌گفت ایشان شهید شدند ولی من جاماندم. آرزویش شهادت بود ولی خدا نگهش داشت تا در سوریه به شهادت برسد.

یکی از خصلت‌های خوب حاجی، صله رحم بود. به افراد فقیر فامیل سر می‌زد. قسمتی از حقوقش را به نیازمندان اختصاص داده بود. حتی زمانی که سوریه بود تماس گرفت و گفت فلان مقدار از حقوقم را به خانواده‌ای که نیازمند هستند، بدهید.

مردی بود که خدا انتخابش کرد. در حدیث قدسی آمده است که خدا عاشق کسی شود او را شهید می‌کند.

> وقتی بحث دفاع از حرم پیش آمد تصمیم گرفت برود. ما پرسیدیم چرا می‌خواهی بروی؟ آن هم با مجروحیت‌هایی که داری. به تابلویی که روی دیوار خانه نصب کرده بود اشاره کرد. رویش نوشته بود: «تا زنده‌ام رزمنده‌ام» یعنی یک رزمنده باید به جایی برود که به آنجا تعلق دارد

یادم نمی‌رود روزی که حاجی را برای سوریه بدرقه می‌کردم اشک در چشمانش جمع شده بود. داشت آیت‌الکرسی می‌خواند. می‌دانستم اعزام این بار با دفعه‌های قبل فرق دارد. هشت سال دفاع مقدس در عملیات‌های مختلف از جمله کربلای ۴ و ۵، والفجر ۸ و عملیات مرصاد حضور داشت. مدتی فرمانده توپخانه بود. سرپرست اطلاعات سپاه ۱۴ معصوم استان آذربایجان‌شرقی شد. بعد از اینکه بازنشست شد در شهرستان ورزقان به عنوان کاندیدای مجلس شورای اسلامی شرکت کرد ولی رأی نیاورد. خواست خدا این بود در انتخاب دنیا پیروز نشود ولی در انتخاب خدایی پیروز شود.

از دیگران شنیدم دست راست شهید کاظمی بود. در جبهه دفاع مقدس، شیمیایی شد. آن لحظه ماسک خودش را به یکی از همرزمانش داد، به دلیل ایثار و از خودگذشتگی جانباز شد.

در سوریه فرمانده توپخانه مهپای شمال بود و بعد از شهادت سردار سمایی فرمانده مهپای جنوب حلب شد. چهار روز بعد از شهادت سردار سمایی برای شناسایی و دیده‌بانی منطقه رفته بود که تک‌تیرانداز اول سینه‌اش را هدف گرفت، بعد به ماشینش زد که ماشین کلاً آتش گرفت و حاجی به شهادت رسید. پیکرش سه روز بعد از شهادتش ۲۱ آبان ۹۵ به وطن بازگشت و در گلزار شهدای تبریز آرام گرفت.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید سیدهادی علوی از شهدای مدافع حرم

غربت شام را که دید تا شهادت در سوریه ماند

مریم عالمی

سیدهادی علوی از شهدای مدافع حرم مشهد است که ۱۸ آبان ۱۳۹۶ همزمان با اربعین حسینی در ابوکمال سوریه به شهادت رسید. شهیدی که با داشتن یک دختر و یک پسر از همه تعلقات دنیایی‌اش گذشت و آسمانی شد.

زهرا خدادادیان همسر شهید در گفت‌وگو با ما از زندگی خود با شهید علوی می‌گوید: سیدهادی متولد ۱۳۶۱ بود. پدر همسرم روحانی بود و هادی و سه برادر دیگرش همگی طلبه بودند. پدرشوهرم چون قادر به تأمین معاش زندگی نبود آقاهادی درس طلبگی را رها کرد و با سبزی‌فروشی مخارج زندگی خانواده‌اش را تأمین می‌کرد.

وی می‌افزاید: ما اصالتاً اهل فریمان هستیم. پدرشوهرم روحانی محل ما بود که به خواستگاری‌ام آمدند. سال ۸۱ با هادی ازدواج کردم و حاصل زندگی مشترک‌مان یک دختر و یک پسر است. ۱۶ سال با همسرم زندگی کردم. اخلاقش عالی بود. یک بار هم صدای بلندش را نشنیدم. هر جا سر کار می‌رفت به دلیل حسن خلقش خیلی دوستش داشتند. هادی امانتدار خوبی بود و معمولاً صندوق‌دار صاحب کارش می‌شد. نماز اول وقتش ترک نمی‌شد.

کربلای سوریه

همسر شهید در خصوص تصمیم سیدهادی برای رفتن به جبهه مقاومت اسلامی می‌گوید: یک روز آقاسید از تصمیمش برای رفتن به کربلا خبر داد. نگو می‌خواهد به سوریه برود. دو ماه از او بی‌خبر بودم. برادران شوهرم آمدند گفتند هادی کجا رفت؟ گفتم: کربلا! رفتیم محل اعزامش را نشان‌شان دادم. آن ایام اتوبوس حامل زائران کربلا تصادف کرده بود و تعدادی کشته شده بودند. غصه‌دار شدیم. گفتیم نکند با همان اتوبوس رفته باشد؟ بعد از سه ماه آقاسید تماس گرفت و گفت سوریه هستم.

> همرزمانش می‌گویند هنگامی که آقاهادی با بی‌سیم صحبت می‌کرد، یک گلوله به پایش اصابت کرد. می‌توانست برگردد اما برنمی‌گردد تا نیروها را از محاصره نجات دهد اما تیر دوم به قلبش می‌خورد و به شهادت می‌رسد

همسر شهید ادامه می‌دهد: سیدهادی در تماس به من گفت اینجا (سوریه) خدمت خانم زینب(س) هستم. بعد از آن تماس، مرتب به سوریه آمد و شد داشت. هر چهار ماه یا شش ماه به ایران می‌آمد. نهایتاً دو هفته می‌ماند و دوباره راهی می‌شد. یک‌بار تا هشت ماه نیامد. خیلی گریه کردم، گفتم طاقت دوری تو را ندارم. گفت زهراجان اگر یک‌بار بیایید و ببینید سوریه چه سرزمینی است، چقدر حضرت زینب(س) غریب است و به آن بانوی مقاومت و صبر جسارت می‌شود، دیگر نمی‌گویی به سوریه نرو. می‌گویی برو و از عمه جانت دفاع کن. دقیقاً همین طور شد، به سوریه رفتیم. وقتی اوضاع شام را دیدم، گفتم بانوجان مرا ببخش که جلوی همسرم را می‌گرفتم. دیگر چنین خبطی نمی‌کنم. همسرم هم وقتی غربت شام را دید به من گفت خانم شرمنده‌ام، نمی‌توانم اینجا را رها کنم! سوریه سرزمین غریبی است.

امید بازگشت

شهید علوی دارای دو فرزند بود که عشق و علاقه زیادی بین بچه‌ها و پدرشان وجود داشت. همسر شهید می‌گوید: خیلی وقت‌ها بچه‌ها بی‌تاب پدرشان می‌شدند. وقتی آقاسید از سوریه زنگ می‌زد با شنیدن صدایش آرام می‌شدند. امید داشتیم حداقل هر شش ماه به ایران می‌آید. وقتی خبر شهادت سیدهادی آمد بچه‌ها مریض شدند. تا دو هفته هر روز آنها را به بیمارستان می‌بردم. بچه‌ها بعد از مدتی با شهادت پدرشان کنار آمدند. خوشحالم از اینکه سعادت داشتم همسر شهید شوم و سال‌ها در کنار ایشان زندگی کنم.

خانم خدادادیان در ادامه بیان می‌دارد: زمان جنگ ایران و عراق پدرشوهرم با بعثی‌ها می‌جنگید و هادی از همان کودکی آرزو داشت مثل پدرش رزمنده شود و از دین و کشورش دفاع کند. وی ادامه می‌دهد: من و همسرم خواب مشترکی در مورد حضرت زینب(س) دیده بودیم که به حقانیت راهش ایمان پیدا کردم. خواب دیده بودم هادی شهید شده و تابوتش را وسط خانه‌مان گذاشته‌اند. سینه‌اش تیر خورده بود. همه می‌گفتند همسرت شهید شد. گفتم نه دروغ است. همسرم زنده است. قهر کردم و رفتم اتاق گریه کردم تا اینکه همسرم را به اتاقم آوردند. گفتند با او برای آخرین بار وداع کن. خانمی را دیدم که در خواب تصور کردم حضرت زینب(س) است. آن خانم دستش را به سرم کشید و گفت همسرت از عمه‌اش دفاع کرد، من او را قبول کردم. تو هم از او راضی باش. از خواب بیدار شدم. با همسرم تماس گرفتم، گفتم چنین خوابی دیدم. آقاسید گفت: من هم همین خواب را دیدم. ۲۰ روز بعد همسرم همزمان با اربعین حسینی در ابوکمال سوریه به شهادت رسید.

پیکری که جا ماند

همسر شهید از نحوه شهادت سیدهادی می‌گوید: همسرم در ابوکمال سوریه مسئولیت‌هایی داشت. فرمانده‌اش به او اجازه نمی‌داد به خط مقدم برود اما چون دشمن سعی می‌کرد نیروهای خودی را محاصره کند، آقاسید به همراه چند نفر از همرزمانش به دشمن هجوم می‌برند. همرزمانش می‌گویند هنگامی که آقاهادی با بی‌سیم صحبت می‌کرد، یک گلوله به پایش اصابت کرد. می‌توانست برگردد اما برنمی‌گردد تا نیروها را از محاصره نجات دهد اما تیر دوم به قلبش می‌خورد و به شهادت می‌رسد. پیکرش به دست دشمن می‌افتد و چون فرمانده بود پیکرش را نگه می‌دارند.

خانم خدادادیان در پایان اظهار می‌دارد: خیلی التماس می‌کردم پیکرش برگردد، خیلی بی‌قراری می‌کردم. آقاسید به خوابم آمد و گفت چرا بی‌قراری می‌کنی؟ تو باید برای بچه‌ها هم پدر باشی، هم مادر. دیگر اشکت را نبینم. بعد از آن سعی کردم کنترل بیشتری روی خودم داشته باشم. من صاحب دو فرزند به نام‌های سیدحسین ۱۳ ساله و بی‌بی زینب ۱۱ ساله هستم که بار سنگین تربیت‌شان را روی دوش خودم احساس می‌کنم. بی‌بی زینب روز میلاد حضرت زینب(س) به دنیا آمد و همسرم به خاطر ارادتش به حضرت زینب(س) نام بی‌بی زینب را روی او گذاشت.

گزارش

پدر شهیدی که لذت کسب روزی حلال را با چیزی عوض نمی‌کند

الگوی شرافت و ساده‌زیستی

احمد محمد تبریزی

عکس یک پدر شهید در یک هفته اخیر فضای مجازی را تکان داده است. برای بسیاری که در مورد خانواده شهدا تصورات و پیش‌فرض‌های اشتباه در ذهن‌شان دارند، این عکس گواهی بر مظلومیت خانواده‌های شهداست. کسانی که بدون هیچ ادعایی فرزندان‌شان را تقدیم میهن و نظام کردند و هیچ‌گاه به دنبال سهم‌خواهی و نشستن بر سر سفره انقلاب نبودند. آنها همان سادگی و صفای ۳۰ سال پیش‌شان را حفظ کرده‌اند و نان حلالی که به خانه می‌برند را با هیچ چیز عوض نمی‌کنند.

به گزارش «جوان»، عکس را حسن شمشادی، از خبرنگاران باسابقه کشور منتشر کرد. عکسی که در آن پدر شهید مدافع حرم «شهید مراد عباسی‌فرد» را در شهرستان کنگاور در حال سبزی فروشی نشان می‌دهد. پدر شهید با کمری خمیده بر موتوری تکیه داده و بار سبزی جلویش را می‌فروشد. عکس در عین سادگی، غرور و ابهت یک پدر شهید را نشان می‌دهد که با سری بالا، نان حلال به خانه‌اش می‌برد. سردار شهید مراد عباسی‌فرد، فروردین‌ماه سال گذشته به دست تروریست‌های تکفیری به شهادت رسید و پیکرش هنوز به کشور بازنگشته است. بیش از یک سال است که پیکر شهید به خانه بازنگشته و پدر و مادر چشم‌انتظار دیدار دوباره با پسرشان هستند. روزهای سخت فراق و چشم‌انتظاری برای پدر و مادر خیلی سخت می‌گذرد. مادر هر روز از خدا می‌خواهد پیکر پسرش هرچه سریع‌تر برگردد تا بلکه دلش آرام بگیرد.

> شهید عباسی‌فرد هنگام شهادت سردار بود و در دفاع مقدس هم حضور مداوم داشت و بر خلاف برخی که نشستن سر سفره انقلاب را حق خودشان می‌دانند، هیچ طلبی از کسی نداشت. ساده زیست و با رزق حلالش نام نیک برای همیشه به یادگار گذاشت

شهید عباسی‌فرد را یار شفیق و نزدیک سردار سلیمانی می‌دانستند و عکس‌های خندان شهید در کنار حاج‌قاسم نشان از صلابت و روحیه بالای او می‌داد. دست روی شانه یکدیگر انداخته‌اند و همچون برادران تنی یک خانواده برای هم جان می‌دهند. آنها از دل فرهنگ ناب جبهه‌ها از روزگاری که جز خالصی نیت‌ها چیزی به چشم نمی‌آمد، آمده بودند و هنوز رنگ و بوی آن روزها را با خود به همراه دارند. روزهایی که رزمندگان از حقوق‌شان برای کمک به مستضعفین می‌زدند و دغدغه‌های مادی هیچ جایی در زندگی‌شان نداشت. تنها دغدغه و هدف‌شان رضایت خالق و کمک به مخلوق بود و در آخر هم در همین راه سربلند شدند.

مقاومت و خستگی‌ناپذیری شهید بیش از هر چیز در وجودش جلب توجه می‌کند. پدر شهید می‌گوید فرزندم در دوران هشت ساله دفاع مقدس بارها مجروح شد و برادر شهید هم تشریح می‌کند که برادرم حضور مداوم و بلندمدتی در مناطق عملیاتی داشت و به خاطر همین خیلی با هم نبودیم و خاطره زیادی از دوران کودکی با برادرم ندارم. مادر شهید نیز با ابراز دلتنگی برای فرزند شهیدش از روحیه جوانمردی و شجاعت شهید می‌گوید و اینکه از اینکه هر بار مجروح می‌شد از ما مخفی کرد تا ما را نگران و ناراحت نبینند.

مادر شهید که هنوز داغ جگرگوشه‌اش بر دلش سنگینی می‌کند، تنها خواسته‌اش را اینچنین مطرح می‌کند: «تنها خواسته‌ام از مسئولین این است که پیکر فرزند شهیدم را به زادگاهش بازگردانند تا تسلی بر دل داغدارمان باشد.» شهید عباسی‌فرد هنگام شهادت سردار بود و در دفاع مقدس هم حضور مداوم داشت و بر خلاف برخی که نشستن سر سفره انقلاب را حق خودشان می‌دانند، هیچ طلبی از کسی نداشت. ساده زیست و با رزق حلالش نام نیک برای همیشه به یادگار گذاشت.

اگر در روزهای آشفته رانت‌بازی، حق‌خوری و بردن بیت‌المال به دنبال الگوهایی برای درست زیستن و حلال خوردن می‌گردیم، هیچ الگویی بهتر از شهیدان و والدین شهدا نیست. اگر غبار سیاست‌بازی‌ها جلوی دید برخی را برای مشاهده زندگی ساده خانواده شهدا گرفته است با یک نگاه منصفانه می‌توان مظلومیت و زندگی سالم این خانواده‌ها را به خوبی مشاهده کرد. خانواده‌هایی مثل شهید عباسی‌فرد کم نیستند و گوشه و کنار کشور زندگی می‌کنند و همان مسیری را که شهید جانش را برایش داد، می‌روند. آنها به هیچ عنوان شیفته زرق و برق دنیا نشده‌اند و نمی‌خواهند ننگ و نام دنیا، آخرتشان را خراب کند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۴۰

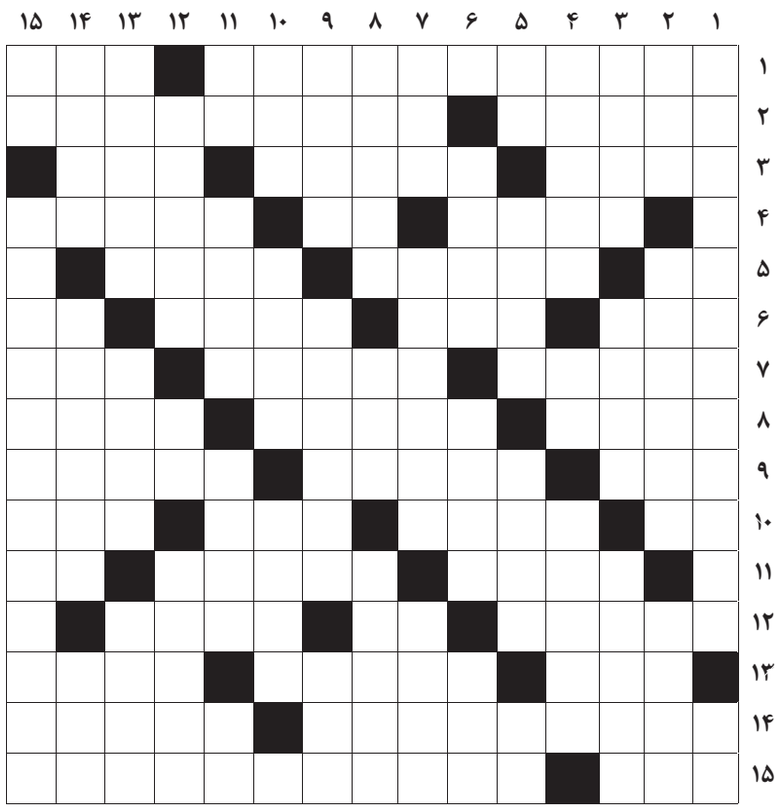

از راست به چپ

■ ۱- کتابی عظیم در ۲۶ جلد اثر علامه مجلسی- شهر زادگاه امام علی(ع) ■ ۲- درجه‌داری در نظام- کشوری محصور در خشکی در آسیای مرکزی که پایتخت و بزرگ‌ترین شهر آن بیشکک است ■ ۳- شیرینی میوه‌ای- از شهرهای سیستان و بلوچستان- هنر فرنگی ■ ۴- باقی گذاشتن- عضو بالانشین- الهه گل‌ها و فصل بهار ■ ۵- صدای مردانه- یکدل- ساحل ■ ۶- برکت سفره- همسایه شمالی- سیاهرگ- اندک ■ ۷- واسطه‌گری- نیرنگ زیرکانه- منطقه‌ای در شرق تهران ■ ۸- پسر خورشید در اوستا- مظهر جدایی- شتر تندرو ■ ۹- علف خشک- تیم اهوازی لیگ فوتبال ایران- کاندیدا ■ ۱۰- همراه آشغال- کمدین آلمانی- زمین آماده برای کشت- قمر ■ ۱۱- گوشت بدون استخوان- جیوه- فوندانسیون ■ ۱۲- دین برتر- به خاک سپردن- هاتف غیبی ■ ۱۳- امتحان- جوش آورنده آب- صحرایی در مصر ■ ۱۴- پیروی از روش و مسلک دیگری- زرشک ■ ۱۵- ماه کامل- پزشک انگلیسی که ثابت کرد قلب کارش تنظیم گردش خون است

از بالا به پایین

■ ۱- امروز در سیستم صادرات جهانی حرف اول را برای جلب مشتری می‌زند- خرس آسمانی ■ ۲- غار رسالت- از درآمدهای دولت- غربال سیمی ■ ۳- قلعه و حصار- نیمی از دیدار- نویسنده فرانسوی کتاب مادام بوآری ■ ۴- جیره- مقابل علیه- الهه‌ای در روم باستان ■ ۵- ضمیر اشاره- پرنده‌ای خوش‌آواز- محصول سینما- می‌دهند و رسوا می‌کنند ■ ۶- دوا- ماده اصلی مرکب- صفت سرو ■ ۷- کمترین مقدار- هافبک سابق پرسپولیس و ملی ایران- پهلوان اسطوره‌ای آذری‌ها ■ ۸- غذایی از اسفناج- جایز- نتیجه راضی کننده برای تیم ضعیف ■ ۹- متانت- باوفا- آقای گل رقابت‌های یورو ۲۰۰۸ ■ ۱۰- ضمیر اشاره به نزدیک- ضربه‌ای در فوتبال- بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند ■ ۱۱- درخت انگور- از اسامی پسران- زنده‌شدن مردگان- شاه بی‌شین ■ ۱۲- پیش‌غذا- بخار دهان- دهکده ■ ۱۳- رئیس پرستاران- بدل از وضو- مهاجم بنام نیوکاسل و تیم ملی انگلیس ■ ۱۴- تیغ موکت‌بر- نمایی درشت از یک چیز در فیلم- کشتی رزمنده ■ ۱۵- نفس خسته- نخستین کسی که موفق به صعود به قله اورست شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱						۳		
۸				۳		۴	۹	
			۹		۷			
		۶				۷	۴	
		۲			۹		۶	
				۷	۸			
	۳		۲					۱
	۵							۹
	۹		۸			۲		

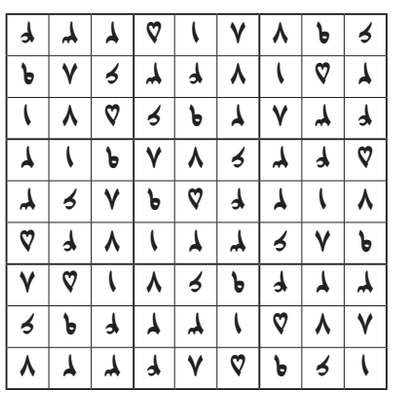

جدول کلمات متقاطع
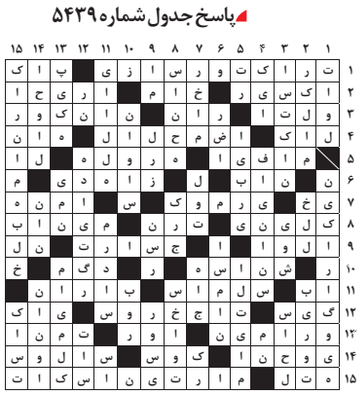
پاسخ جدول شماره ۵۴۳۹